

نادر شاه در هند

نویسنده : پتروف

ترجمه : دکتر شعبانی

کیهان فرهنگی - اسفند 84 - ش 233

فرهنگستان علوم روسیه (مرکز میراث ملل مشرق زمین)، در کنار دیگر سازمان‌ها، مراکز و مؤسسات شرق شناسی و ایران شناسی، با اهدافی خاص، همچنان در کار بررسی متون، مسایل و شخصیت‌های تاریخی کشورهای مشرق زمین و به ویژه میهن اسلامی ما ایران است. این بررسی‌ها بعضاً از این نظر سودمندند که پژوهندگان، با نگاه از بیرون، ما را از کم و کیف برآمدن و برافتادن سلسله‌ها و نیز از علل جنگها، شکست‌ها و پیروزی‌ها آگاه می‌سازند.

اثر حاضر، شامل مقدمه، ترجمه و تفسیر گزیده‌ای از «تاریخ عالم آرای نادری» اثر محمد کاظم، مورخ نادری است که توسط پ. ی. پتروف، محقق روسی در سال 1961 و تحت عنوان «لشکرکشی نادر به هندوستان»، در مجموعه «مرکز میراث ملل مشرق زمین» صورت انجام گرفته است. پتروف در کنار این ترجمه گزیده، با روشی مقایسه‌ای، اطلاعات خوبی درباره تاریخ دولت نادرشاه، از ظهور تا سقوط پیش روی ما می‌گذارد.

ترجمه این اثر را استاد شعبانی در اختیار ما گذاشتند.

ذکر این نکته ضروری است که درنگ آگاهانه و طولانی پتروف بر زندگینامه و مشاغل متعدد محمد کاظم در دستگاه نادری، گرچه در راستای تبیین حوادث و شخصیت این مورخ است، اما به ناگزیر بر حجم صفحات مقاله بسیار افزوده است و ما به دلیل محدودیت صفحات کیهان فرهنگی و رعایت حوصله خوانندگان، ناگزیر از حذف قسمتی از این بخش شدیم.

امام قلی، پدر حکمران آینده و شاه ایران، ساکن روستای افشاری کبکان بود. رضاقلی‌خان، مورخ ایرانی در میانه قرن 19م در اثر خویش، تحت عنوان «روضه‌الصفای ناصری» می‌گوید که شغل امام قلی دوخت پوستین‌های گوسفندی بود. نادرقلی (1) فرزند ارشد او در سال 1688م و به‌هنگام حکومت شاه سلیمان (صفی دوم)، هنگامی که دولت صفوی در سرراشویی سقوط قرار داشت، پایه عرصه وجود نهاد. افشار جوان از زندگی سختی که به واسطه خاستگاه اجتماعی‌اش با آن دست به‌گریبان بود به‌تنگ آمد و به خدمت باباعلی‌خان؛ حاکم ابیورد پیوست. در این روزگار در پی درایت، توانایی و نیروی جسمی به‌سرعت ترقی کرد و سرانجام داماد ارباب خود شد.

در این ایام، جنبش تعرضی افغانهای غازی که در عصر شاه‌سلطان حسین فرزند شاه سلیمان (1722-1694م) آغاز شده بود، با پیروزی آنها در سال 1722م، و فتح اصفهان توسط افغان‌ها و جلوس محمودخان سرکرده ایشان بر سریر قدرت ایران، پایان یافت.

سلطه افغانها با آن بخش از خراسان که نادرقلی، جوانی‌اش را در آنجا سپری کرده بود، کاری نداشت. لیکن قدرت طهماسب دوم، شاه جدید در این سرزمین ظاهراً مورد قبول واقع شده بود. پس از مرگ باباعلی‌خان (حاکم ابیورد)، نادر دست‌های از جوانان مختلف را سازمان داد و به تکاپو پرداخت. در سال 1726م شمار افراد تحت تابعیت وی به دوهزار تن رسید و نادر در تمام منطقه شمال شرق خراسان (غیر از مشهد) حکمفرمایی داشت. در این سال به دعوت شاه طهماسب، نادر و یارانش به خدمت او درآمدند و نادر لقب تشریفاتی «طهماسب‌قلی» را اختیار کرد.

دو سال و اندی بعد «طهماسب قلی» نیروهای بسیاری را بسیج کرد و با کمک ایشان توانست شماری

از قیام‌ها را در خراسان سرکوب کند و آن منطقه را در بست مطیع و منقاد خویش سازد.

در سال 1729م نادر علیه افغان‌های- ابدالی که در هرات بودند لشکر کشید و در نزدیکی شهر آنها را تارومار کرد. سپس روی به دشمن اصلی یعنی افغان‌های غازایی نهاد. در همین سال و در مدت دو ماه کشور را از وجود ایشان پاک کرد. بدین ترتیب، نادر عملاً حکمران تمام ایران در زمان حیات شاه‌طهما سب شد.

در سال 1730 «طهماسب قلی‌خان» (2) عملیات نظامی موفقیت‌آمیزی را علیه نیروهای ترکی که به‌هنگام هجوم افغان‌ها بخش‌های وسیعی از غرب ایران را به‌تصرف خود درآورده بودند، آغاز کرد. قابل‌ذکر است که در سال 1731م نادر مجبور شد برای سرکوبی افغان‌ها به هرات لشکر بکشد و در این مقطع، شاه‌طهماسب قرارداد صلح بسیار زیانباری را با ترکان منعقد کرد. این قرارداد، بهانه مناسبی برای سرنگونی طهماسب دوم شد؛ ضمن الغای قرارداد با ترکیه که توسط شاه در آگوست 1732م منعقد گردیده بود، نادر به اصفهان رفت و چند روز بعد جلسه مشورتی سران نظامی قزلباش را برگزار کرد. در این جلسه، تصمیم لازم برای خلع ید طهماسب و انتقال قدرت به عباس، فرزند هشت‌ماهه او اتخاذ شد. طراحی این کودتا، عنوان طهماسب قلی را کنار گذاشت و با عنوان نایب‌السلطنه، هدایت دولت را به‌عهده گرفت.

در طی سال‌های 1733-35 نادر به موفقیت‌های بزرگی در عرصه نبرد با ترکان نایل آمد

و بخشی از مناطق نزدیک دریای خزر را با روش‌های دیپلماتیک بازپس گرفت و روسیه نیروهایش را از آن مناطق بیرون کشید. در فوریه 1736م نادر در دشت مغان اجتماعی از سران نظامی، دولتی و رهبران قبایل سراسر کشور تشکیل داد و در این اجتماع بود که انتخاب وی به پادشاهی تصویب شد و هشتم مارس نادر تاجگذاری کرد.

هرگونه اظهارنظری درباره انگیزه‌های میهن‌پرستانه و مقاصد شخص نادر در این دوره ده‌ساله، کاری صعب و دشوار است. فعالیت او در این مدت، اثبات هویت ایران را تقریباً در مرزهای پیشین کشور در پی داشت. در راه تحقق این هدف، نادر برآن شد تا به‌طور همزمان با افغان‌ها، ترکان و فئودالهایی که دائماً در حال عصیان بودند و اشراف قزلباشی که گرد شاه را گرفته بودند، نبرد کند. برای مبارزه با خیل نیروهای متخاصم کمی نبوغ نظامی اما عقل سیاسی برجسته‌ای لازم بود. همان چیزی که البته نادر از آن محروم نبود.

به‌نظر می‌رسید پس از جلوس بر اریکه قدرت، هدف نادر به ایجاد و برقراری نظم در دستگاه دولتی معطوف شود. اما همانند گذشته نادر به تأمین نیازهای فوری مردم مغلس و ورشکسته واقعی نهاد و تمام هم و غم او به تحکیم قدرت شخصی و عملیات نظامی متوجه شد. مردم ایران برای نادر منبع امکانات عظیمی در تکمیل ساختار ارتش بودند. در این زمان، استیلا بر قندهار اولویت داشت، شهری که در مدت دو سده به‌طور دو جانبه درگیر مبارزه با ایران و هندوستان بود. پس از اشغال توسط میرویس در سال 1709م، این شهر تحت سلطه افغان‌های غاران بود.

در نوامبر 1736م نادر از اصفهان بیرون شد و بهار سال بعد در حوالی قندهار، اردو زد. محاصره نادر تا مارس 1738 به‌طور انجامید. در این هنگام، بخش اعظم نیروهای ارتش نادری به‌طور همزمان به سرکوب بلوچستان و مناطق همجوار قندهار سرگرم بودند. نادر قندهار را تسخیر، و فرمان ویران ساختن شهر را صادر کرد. در همان نزدیکی شهر «نادرآباد» را بنا نهاد و ساکنان قندهار را به آنجا منتقل ساخت. سپس غازیان متخاصم و افغان‌های ابدالی از خراسان به مناطق قندهار کوچانیده شدند. پس از این حادثه نادر حدود دوماه در حوالی قندهار اقامت گزید و در 21 ماه می سال 1738 (3) لشکرکشی مشهور خود را به صوب هندوستان آغاز کرد. این لشکرکشی اواخر سال 1739 خاتمه یافت.

در سال 1740م نادر به آسیای مرکزی لشکر کشید و بخارا را مطیع خود ساخت و بر خانان خیره

مستولی شد. در حقیقت، این نبرد آخرین توفیق برجسته نظامی در کارنامه نادر به‌شمار می‌رود. نبردهای بعدی که تقریباً تا آخرین لحظات حیات نادر ادامه داشت (با ترکان در داغستان و غیره) حتی در بهترین شرایط توفیقی به‌همراه نداشت.

او در ادامه سیاست‌های استیلاجویانه خود، به هزینه‌های سرسام‌آوری احتیاج و تأمین آن برای مردم طاقت‌فرسا بود. نادر با روش‌هایی شدید مالیات لازم را برای تقویت ارتشی بزرگ به‌زور از مردم می‌گرفت. روستاها و شهرهای ایران از سکنه خالی و به ویرانه‌ای تبدیل شد. نادر با اتخاذ چنین سیاست‌هایی حتی نیروی اساسی سازمان نظامی خویش یعنی قبایل کوچنده را علیه خود برانگیخت. تعجب‌آور نیست که با مرور هر سال دامه‌قیام‌ها هرچه بیشتر و بیشتر می‌شد و به‌سرعت مناطقی چند را دربرگرفت. در سال 1747م به‌طور هم‌زمان دو منطقه روبه‌روی هم، دستخوش این‌گونه تحولات شد. آذربایجان و سیستان. علی‌قلی‌خان فرزند ابراهیم‌خان و جانشین نادر عازم مبارزه با بلوچان و سیستانی‌ها شد. او که فرمان دریافت هزارتومان مالیات را اخذ کرده بود، در زمره شورشیان درآمد. در همین گیرودار بود تکه کردن خبوشان سربرآوردند. نادر برای سرکوب این حرکت از مشهد بیرون شد و در فتح‌آباد نزدیک خبوشان اردو زد. اما در شب بیستم ماه ژوئن 1747م به‌دست نزدیکانش کشته شد.

بدین‌ترتیب، زندگی این انسان مستبد پایان گرفت: نادری که در آسیا و اروپا به واسطه لشکرکشی‌های پیروزمندانه‌اش شهرت یافته بود، اما نتوانست نظام دولتی باثباتی را پی‌ریزی کند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، ارتش نیرومند و چند قبیله‌ای نادر پس از مرگ فرمانده‌اش به‌سرعت از هم پاشید. ایران در شرایطی به‌مراتب بدتر از آنچه در بیست سال گذشته آن را حس و تجربه کرده بود واقع شد. مردم ایران از این وضعیت طرفی نیستند و حتی از خیل سرمایه‌های عظیم منتقل شده از هندوستان، که در آن هنگام به دست کارمندان عالی رتبه دولتی و سران نظامی غارت گردید، سودی نبردند.

دولت صفوی دو قرن و اندی به حیات خویش ادامه داد. اما هیچ یک از شاهان این سلسله نتوانستند همچون نادر توجه معاصران خویش را در اروپا و آسیا جلب کنند، آن‌طور که زندگی بیست ساله نادر در صحنه پرتلاطم تاریخ چشم همگان را خیره کرد. شمار شخصیت‌هایی که با اطلاعات خویش منابع ارزشمندی برای تاریخ نادر شاه فراهم آورده‌اند، از حوصله این مقاله بیرون است و به زمان زیادی نیاز دارد (4). در اینجا تنها به توصیف و بیان اهمیت یک تالیف در تاریخ حیات نادرشاه کفایت می‌کنیم و گزیده‌ای از آن در ترجمه ارائه می‌گردد. متأسفانه در ادبیات شرق‌شناسی اندیشه‌های مستند به‌طور ناقص ارائه گردیده و این امر، ما را مجبور می‌سازد تا موضوع را براساس امکانات به‌طور مشروح نقد و بررسی کنیم.

«تاریخ نادری» اثر تاریخ‌نگار رسمی دربار نادر، میرزا محمد مهدی خان استرآبادی مدت زمان طولانی مهم‌ترین مرجع در تاریخ نادرشاه به‌شمار می‌رفت. ارزش این تالیف در آن است که تمام زندگی نادر در آن بازتاب یافته و در این میان، مهم‌ترین حوادث در عرصه زندگی نادر به دقت به تاریخ کشیده شده است. اما چنانچه تمام تشبیهات اضافی، مقایسه‌ها و القابی که مولف با آنها همچون نویسنده‌ای صاحب سبک و مشهور به خودنمایی پرداخته، جدا کنیم، در آن صورت این تالیف، مجمل و خلاصه می‌شود و بسیار خشک و ملال‌آور.

اثر محمد کاظم که ظاهراً در آغاز دهه پنجاه قرن 18 میلادی به پایان رسیده، منبع مهم دیگری در تاریخ حیات نادر است. جلد دوم و سوم این اثر در موزه آسیایی فرهنگستان روسیه توسط و.و. بارتولد، عضو فرهنگستان شناسایی شد و به‌طور خلاصه در «اخبار فرهنگستان علوم» در سال 1919 م چنین معرفی گردید (5).

«متن اثر عنوان ندارد. در یادداشت صاحب اثر، که دانش‌چندانی نداشته و بر کاغذ سفید در آغاز جلد دوم درج شده، این اثر «کتاب نادری» نام گرفته. اما در یادداشت جلد سوم، بر کاغذ سفید «نادرنامه» خوانده شده است. هر دو جلد این اثر به یک دست و با رعایت تمام اصول خوشنویسی کتابت گردیده». در ادامه و.و. بارتولد می‌گوید که و.ا. ژوکفسکی در هنگام تالیف تک‌نگاشتی درباره مرو، از وجود این منبع آگاه نبود؛ منبعی که براساس غنای اطلاعات حقیقی درباره مرو، نه تنها تمام منابعی که درباره مرو در

قرن 11 م نگاشته شده، پشت سر خود می‌گذارد، بلکه مجموعه منابع در تاریخ حکمرانی نادر شاه و از جمله مهدی خان تاریخ‌نگار رسمی این دوره را در ورطه فراموشی قرار می‌دهد. بارتولد مقاله را با این کلمات به پایان می‌برد:

«بی‌شک تالیف محمد کاظم، دست بر قضا اساسی‌ترین منبع در تاریخ نادرشاه است، به ویژه در صورتی که بتوانیم جلد اول و ناقص آن را بیابیم».

مدتها بعد، جلد اول این اثر در کتابخانه موسسه شرق شناسی مسکو (موسسه زبان‌های شرقی لازارف سابق) پیدا و به جلد دوم و سوم ملحق شد.

جلد دوم و سوم در لنینگراد در بخش نسخ خطی موسسه ملل آسیایی فرهنگستان علوم بود. از حواشی موجود در جلد اول مشخص شد که مولف اثر خود را قدس سره‌نامه [«عالم آرای نادری» نام نهاده و در پی آن همانطور که و. و. بارتولد خاطر نشان کرده- یادداشت‌های صاحب نسخه که از معلومات آنچنانی برخوردار نبوده، عنوان اصلی تالیف محسوب نمی‌گردد.

اعتقاد و. و. بارتولد درباره ارزش و جایگاه تالیف محمد کاظم، به مثابه منبعی اساسی در تاریخ نادر شاه افشار در اعصار بعد بارها و بارها توسط دیگر شرق شناسان تکرار شد (6).

حقیقت آن است که تالیف محمد کاظم، نه تنها شامل عینی‌ترین اطلاعات و غنی‌ترین آنها درباره جنگها و سیاست خارجی نادر است، بلکه از جهت احتوای آن بر حیات درونی مناطق مختلف ایران در عصر نادری قابل اعتماد است. لازم به ذکر است که هیچ یک از پژوهشگران، توصیف کاملی از این اثر از بعد اتقان و اعتبار و ره‌آور اطلاعات موجود در آن ارایه نکرده است. تنها درک و فهم زندگی‌نامه اساسی محمد کاظم براساس اطلاعات «اتوبیوگرافی» موجود در اثر وی، این امکان را به ما می‌دهد که به چندین ارزیابی شایسته‌ای نایل شویم.

نام محمد کاظم در هیچ یک از منابع آن دوره ذکر نشده. زیرا در عرصه سیاسی و ادبی، شخصیت مطرح و قابل اعتباری نبوده است. محمد کاظم در گوشه و کنار اثر، اطلاعاتی درباره خودش ارایه نموده، اما این اطلاعات پراکنده، با ویژگی «اتوبیوگرافی» است که احتمالاً بیشتر جنبه تغزلی دارد تا اطلاعاتی که حاوی حقایق عینی و قابل توجه برای ما باشد.

محمد کاظم به سال 1133ه (1720-1م) در مرو، در خانواده‌ای دیوانی دیده به جهان گشود. نمی‌دانیم پدر او چه کاره بوده، اما روشن است که در سال‌های سی قرن 18 م در خدمت برادر نادر یعنی ابراهیم خان بود که بعدها حاکم آذربایجان شد و از اعتماد و محبت وی بهره کافی برد. لشکرکشی نادر شاه به هند در منابع متفاوت و معاصر وی، به وضوح آمده است. تالیفات مهدی خان، محمد علی خازن و ابوالکریم کشمیری به زبان فارسی و منابع کمپانی اوست- ایندی و یادداشت‌های فریزر و هانوی به زبان انگلیسی از جمله این موارد است. منابع اصلی ذکر شده در کنار دیگر منابع درجه دوم، از اهمیت کمتری برخوردار هستند. به طور دو جانبه یکدیگر را تکمیل می‌کنند و در بسیاری موارد، پیگیری تسلسل حوادث و وقایع را به طور دقیق ممکن می‌سازند. به نظر می‌رسد، بیان مختصری از اطلاعات کمابیش دقیق درباره این لشکرکشی، ضروری است و با ترجمه کتاب محمد کاظم امکان استناد به سایر منابعی که اطلاعات موثقی را در برخی مواضع بیان می‌کند، به حداقل می‌رسد.

همانطور که در بالا گفته شد، نادر در تاریخ 21 ماه می سال 1738 از قندهار برای لشکرکشی به هند خارج شد. چنانچه پیش از حرکت به قندهار عزم راسخی برای لشکرکشی به هند در ذهن نادر شکل نگرفته بود، به هنگام محاصره شهر، این نیت به طور قطعی در جسم و جان او قوت گرفت. از مدت‌ها قبل نادر به روش‌هایی برای تقویت بنیان‌های ارتش وسیع خود احتیاج داشت و البته ایران ویران و ورشکسته نمی‌توانست به این نیاز، پاسخ دهد. ضمناً اطلاعات جاسوسان که گاه و بیگاه از هندوستان ثروتمند می‌رسید، نادر را متقاعد ساخت که این لشکرکشی موفقیت‌آمیز خواهد بود. امپراطوری مغولان بزرگ در

ضعیت انحطاط کامل قرار داشت^۸ «محمد شاه» ناتوان و نالایق بر سریر حکمرانی دهلی جلوس کرده بود. ارکان اصلی دولت مغولان بزرگ یعنی قدرتمندترین فئودال‌ها، از جمله «خان دوران» فرمانده کل نیروهای مغولی، قمرالدین نخست وزیر، نظام الملک (حاکم دکن) و سعادت خان حاکم «اوده» ارتباط خصمانه‌ای با یکدیگر داشتند و به تنها چیزی که نمی‌اندیشیدند وحدت و حفظ یکپارچگی دولت بود. هر چند که در خزائن سرشار مغولان و صندوق حکمرانان مناطق ثروت‌های بسیاری نگهداری می‌شد، اما ارتش مواجب خود را دریافت نمی‌کرد و توان رزمی کافی نداشت.

علی‌رغم شرایط مساعد به وجود آمده، نادر احتیاط کامل را مرعی داشت و در آغاز عملیات تاخیر کرد. تا قبل از محاصره قندهار، نادر از محمد شاه درخواست می‌کرد مسیر حرکت افغان‌هایی که پس از فروپاشی دولتشان در ایران به هند گریختند، سد سازد. محمد شاه وعده می‌داد اما در عمل اقدامی نمی‌کرد. بهار سال 1737 م محمد خان ترکمان با چنین درخواستی عازم دهلی شد اما محمد شاه مغول در مدت یکسال پاسخی نداد و حتی از مرخص کردن محمد خان، سفیر نادر خودداری ورزید. 21 آوریل 1738 (7) م نادر به محمد خان پیغام داد که به زمره ملتزمین رکاب بپیوندد، هر چند که جوابی دریافت نکرده است. نادر پس از آنکه از تحکیم نظم به وجود آورده توسط خود در قندهار اطمینان یافت، به سوی هند لشکر راند. در میانه ماه ژوئن شهر غزنین بدون مقاومت تسلیم شد. ساکنان کابل به زودی تابعیت پذیرفتند، اما پادگان شهر تا سی‌ام ژوئن مقاومت کرد و سپس فتح شد (8).

در کابل بود که نادر پیغامی را از محمد خان ترکمان دریافت کرد مبنی بر این که نه پاسخ می‌دهند و نه او را مرخص می‌کنند. نادر یساول دیوان و تنی چند از کابلیان را به همراه نامه‌ای به نزد محمد شاه فرستاد. در این نامه، تاکید شده بود که اقدامات منافقانه‌ای در روابط دوستانه احساس می‌شود و نادر تنها می‌خواهد افغان‌ها را به مجازات برساند. اما هنگامی که نماینده نادر به جلال آباد رسید، به دستور حاکم جلال آباد کشته شد و افغان‌ها روانه پیشاور شدند.

نادر چهل روز در کابل اقامت کرد. از آنجایی که در این منطقه خواروبار لازم برای ارتش مهیا نبود، نادر به سوی مناطق غنی، پراذوقه و علیق منطقه‌ای «چاریکار» که در شمال کابل قرار داشت لشکر کشید و این که بالاتفاق انقیاد قبایل ساکن در آن منطقه را عملی کند. نادر بیست و دو روز در این منطقه به سر برد و سپس عازم گندمک شد. نادر، مانور محاصره‌ای را صورت داد و به عقبه نیروهای هندی‌ای که از گذرگاه خیبر دفاع می‌کردند رسید و به آسانی پیشاور را فتح کرد.

ابتدای ژانویه 1739 م ارتش نادری روانه لاهور شد. تمام تلاش‌های زکریاخان؛ حاکم لاهور برای متوقف ساختن پیشروی ارتش ایران، ناموفق ماند؛ وی تلفات سنگینی را تحمل کرد و نیروهای بسیاری به کمک او شتافتند. در پایان ژانویه 1739 م زکریاخان که از آمدن نیروهای تقویتی از مرکز ناامید شده بود، تسلیم نادر شد. نادر در لاهور بود که متوجه شد محمدشاه در فکر جمع‌آوری نیرو و کسب آمادگی برای تثبیت موقعیت خویش است. نادر دوباره پیامی برای محمدشاه فرستاد و تکرار کرد که به روابط دوستانه احترام می‌گذارد و عزم وی در مجازات دشمن مشترکشان- افغان‌ها- است.

ششم فوریه (9) نادر از لاهور بیرون شد و شانزدهم در «سرحد» بود. در اینجا، نادر متوجه شد که محمدشاه با ارتش سیصدهزارنفری، دو هزار فیل و سه هزار توپ در قرارگاه تقویتی کرنال است. علیمردان از یک طرف داخل اردوگاه هندیان شد و در طرف دیگر، جنگل انبوه قرار داشت. نادر نیروی شش هزار نفری را به جلو فرستاد و خود به تدریج نزدیک کرنال شد، هر روز 25-40 کیلومتر حرکت می‌کرد و تمام این مدت مشغول جمع‌آوری اطلاعات درباره حریف خود بود. عصر بیست و سوم فوریه، نادر در دو فرسخی (حدود 12 کیلومتر) اردوگاه هندیان بود که متوجه شد سعادت خان حاکم اوده با نیرویی به استعداد 30 هزارنفر و توپخانه به کمک محمدشاه شتافته است. صبح بیست و چهارم فوریه (10) به نادر اطلاع دادند که سعادت خان از مسیر غیرمستقیم به محمدشاه رسیده، نیروهای اعزامی علیه سعادت خان، بنه‌وی را غارت کردند و اسیران بسیاری به اسارت گرفتند.

نبرد کرنال طوری آغاز شد که نادر انتظار آن را داشت، با تعرض نیروهای هندی. موضوع از این قرار بود که

روز 24 فوریه، سعادت خان که در اردوگاه محمدشاه مستقر بود متوجه شد، بنه نیروهای وی توسط قزلباشان غارت شده. سعادت خان ناگهان به خشم آمد و دستور حمله همه جانبه نیروهایش را صادر کرد. لیکن نیروهای وی که از مسیر طولانی خسته و وامانده شده بودند؛ از اجرای دستور امتناع و تنها حدود هزار نفر حرکت کردند. در یک حمله برق‌آسا به دلیل بی‌احتیاطی سعادت خان در کمین محاصره افتاد و سپس اسیر شد. خان دوران نیز، با شمار اندکی از نیروهایش به کمک سعادت‌خان شتافت. نیروهای خان دوران هم، متحمل خسارت شدند و خود وی تا سرحد مرگ زخمی شد. نظام‌الملک که جبهه چپ ارتش هند را فرماندهی می‌کرد، علی‌رغم دستور محمد شاه برای کمک به خان دوران، از جای خود تکان نخورد. بدین ترتیب، در این نبرد تنها بخش کوچکی از تمام نیروهای هندی شرکت داشتند و براین اساس، پیروزی نادرشاه قطعی به حساب نمی‌آمد. گفتنی است که محمدشاه گفت‌وگوهای را توسط نظام‌الملک با نادر صورت دارد. 26 فوریه محمدشاه به اختیار خود خدمت نادر رسید و پس از آن به اردوگاه خود، بازگشت. اقدامات صورت گرفته توسط نادر برای محاصره اردوگاه مستحکم محمدشاه نتیجه داد. نیروهای هندی که نمی‌توانستند آذوقه و مایحتاج خود را بیرون از حلقه محاصره تهیه کنند، گرسنگی سختی را متحمل شدند. نادرشاه که به خوبی از این وضعیت آگاه بود، قصد آن نداشت که به دریافت غرامت و خروج از هند راضی شود، آن طور که با نظام‌الملک قرار گذاشته بود. پس از مدتی، دوباره محمدشاه را به نزد خویش خواند و او را در قرارگاه کل، دستگیر کرد. نادر سربازان خود را روانه اردوگاه هندیان ساخت تا توپخانه را جدا کنند. بدین ترتیب، مقاومت ارتش هند فروپاشید.

دوازدهم مارس (11) نادر از کرنال بیرون شد و هجدهم همان ماه، نزدیک دهلی، اردو زد. روز بعد، محمدشاه را آزاد کرد تا مقدمات دیدار را آماده سازد و بیستم مارس وارد شهر شد. در هنگامه ضیافت با شکوهی که محمدشاه برگزار کرد، نادر گفت که طبق قرارداد و موافقتنامه کرنال، محمدشاه را پادشاه هند می‌شناسد. بنابراین مورخ رسمی فارسی نوپس «مهدی خان»، به واسطه شکرگزاری از این رفتار نادر بود، که محمدشاه تمام خزائن پادشاهی و سرمایه‌های دولتی را به نادر پیشکش کرد.

صبح بیست و یکم مارس (12) هنگامی که دو عید سال نو و قربان متقارن شد، در تمام مساجد دهلی به نام نادر خطبه خواندند. در خلال همان روز، هیچ نشانه‌ای از شورش‌های مردمی دیده نشد. لیکن عصر همان روز، براساس ناراضی‌های عمومی و در پی درگیری ساکنان دهلی با سربازان ایرانی که در شهر سکنی گزیده بودند، بی‌نظمی شهر را فرا گرفت. رواج شایعه‌ای در مورد مرگ نادر، بر جرأت و شهامت هندیان بیفزود. در برخی مناطق مرکزی شهر به واقع قیام جدی علیه نیروهای نادر آغاز شد و حدود سه هزار قزلباش کشته شدند. شب هنگام، نادر از این موضوع اطلاع یافت، اما سرکوب قیام مردمی را به روز بعد موکول ساخت. صبح روز 22 مارس، نیروهای قزلباش مناطق شورشی را محاصره کردند و به کشتار بدون استثنای ساکنان و غارت اموال پرداختند. این ماجرا تا غروب ادامه یافت، هنگامی که محمدشاه از نادر متوقف ساختن عملیات را درخواست کرد. بنابراین قول مهدی خان، سی هزار هندی کشته شدند. روزهای بعد، نیروهای ایرانی از حجم سرمایه‌های دولتی مصادره شده و دارایی ساکنان مطلع شدند. براین اساس برای تسریع در جابه‌جایی این اموال بود که طلاهای پرحجم و اشیای نقره را به شمش تبدیل کردند. پول‌های مصادراتی و طلاهای گران قیمت، کمتر از 700 میلیون روپیه هندی نبود.

دوازدهم ماه می (13) نادر شاه ضیافت با شکوهی در دهلی ترتیب داد و تاج شاهی را بر سر محمدشاه نهاد. بنا بر قول مهدی خان، در پی این امر، محمدشاه از نادر درخواست کرد که تملک تمام منطقه هند، هند غربی از کشمیر تا مصب هند در اقیانوس را در ید قدرت خود بگیرد.

شانزدهم می (14) پس از یک اقامت 57 روزه در دهلی، نادر مسیر برگشت به سوی کابل را آغاز کرد و دوم دسامبر، آنجا بود. در این مسیر، شهر لاهور ده میلیون روپیه جریمه شد.

پیش از این، نادر به خدایارخان حاکم سند دستور داد که در کابل حضور یابد، اما خدایارخان از اجرای این دستور امتناع ورزید. لذا نادر تصمیم گرفت به سوی سند لشکرکشی کند. نهم ژانویه 1740م (15) نادر از کابل بیرون آمد. تمام حکمرانان مسیر حرکت لشکر نادر بدون درگیری، سر تسلیم فرود آوردند. اما خدایارخان در قلعه «عمرکوت» پنهان شد. او براین باور بود، که نادر تا آن قلعه که در صحرایی بی‌آب و

علف، در جنوب قرار داشت جلو نمی‌آید. اما بیست و هفتم فوریه، نادر به نزدیکی قلعه عمرکوت رسید. خدایارخان به ناچار تسلیم شد و گرامتی به مبلغ ده میلیون روپیه پرداخت کرد. چهارم ماه می، نادر با تمام نیروهایش به قندهار رسید. (16)

گزیده انتخابی از اثر محمدکاظم برای چاپ با ترجمه روسی، که به لشکرکشی نادر به هندوستان اختصاص دارد، نقایص و دستاوردهای خود را دارد. آنچه نقایص این اثر محسوب می‌شود، همانند سایر بخش‌های این منبع است و می‌توان از آن سخنی به‌میان نیاورد. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم، که برخی اطلاعات درباره هندوستان، حالت افسانه‌ای و خیالی دارد. محمدکاظم، نظامی نبود. اما این بخش از اثر را، براساس اقوال نظامیان تکمیل کرد و بدین ترتیب، بسیاری از اجزای نبرد را از قلم انداخت. با این وجود، تصویری که از نادر به‌عنوان یک رجل نظامی ترسیم نموده، به‌گونه‌ای است که می‌خواهد بگوید همه چیز در حال ترقی است. هر قدم از این نبرد با اندیشه‌ای همه‌جانبه، برنامه‌ریزی شد. هیچ حرکتی بدون جمع‌آوری اطلاعات مخفی و جاسوسی صورت نپذیرفت. در هر تماس با حریف، جاسوسانی اعزام می‌شدند که دانستن «زبان» برای آنها یک اصل ضروری به حساب می‌آمد. چنانچه با موانع غیرقابل عبور از نوع تنگه خیبر یا گذرگاه حفاظت شده از طریق رود برخورد می‌شد، نادر موانع را دور می‌زد و به ناگاه در عقبه نیروهای دشمن حضور می‌یافت. این نوع موفقیت‌ها با جابه‌جایی سریع نیروها، تضمین می‌شد. این ارتش تقریباً شامل سواران و حتی تیراندازان پیاده‌ای بود تکه به‌هنگام حرکت بر اسب می‌نشستند. تمام این ارتش با اراده واحد نادر اداره می‌شد و هرگونه نافرمانی یا نقض مقررات نظامی، مجازات مرگ را در اسرع وقت به‌دنبال داشت. نمونه‌هایی از این‌گونه اعمال زور در تمام مراحل و توصیف لشکرکشی نادر به‌مراتب دیده می‌شود. در مجموع، حیات نیروهای قزلباش به‌گونه‌ای تصویر شده که در آثار هیچیک از مؤلفان عصر نادر دیده نمی‌شود.

در تمام این اثر، اطلاعات محمدکاظم، منبعی منحصر به فرد محسوب است، یا اطلاعات دیگر معاصران را تکمیل می‌کند. از آنجایی که برای اثبات این مدعا در متن چاپ شده شواهد کافی وجود دارد، در اینجا تنها به چند مورد استناد می‌کنیم. این استنادات در حقیقت ارزش واقعی این منبع را هویدا می‌سازد.

مهدی‌خان؛ مورخ رسمی دربار نادرشاه در چندجا از اثر خویش اطلاعاتی درباره اعزام سفیر و مکاتبه با محمدشاه به‌دست می‌دهد و سعی دارد خواننده را متقاعد سازد که نیت اصلی پادشاه وی، تنها و تنها تلاش برای مجازات افغان‌ها بود و هیچ هدفی غیر از اهداف دوستانه در ذهن نادر منظور نمی‌کرد. برعکس، محمدکاظم مدعی است که عزم استیلا بر هند، در واقع در قندهار در ذهن نادر شکوفا شد و رک و راست، آن را در اثر خود عنوان کرده است. تنها در این منبع است که اطلاعاتی در باره بازگشت رضاقلی میرزا از ماوراءالنهر، توصیف طهماسب‌خان جلایر به بهانه عبور از آمودریا و اطلاعاتی در باره شجاعت و دلاوری به‌مناسبت انتصاب رضاقلی میرزا به عنوان وارث تخت‌شاهی و جانشین دیده می‌شود. عملیات محاصره تنگه خیبر توسط نیروهای جلودار تحت فرماندهی شخص نادر به‌گونه‌ای کامل توصیف گردیده که در هیچ‌جای دیگری دیده نمی‌شود. چنانچه در داستان شگفت‌انگیز درباره منزلت سعادت‌خان، عناصر رمانتیک دیده می‌شود، در این مورد هیچ عنصر غیرواقعی وجود ندارد. زیرا شرایط اجتماعی در ایران و هندوستان، در آغاز قرن 18م به‌گونه‌ای بود که به ظهور این قبیل عناصر ماجراجو کمک می‌کرد. یادآوری می‌کنیم که شخص نادر هم، این مسیر را طی کرد. پس از بازگشت از دهلی به کابل، نادر دستور داد تا پول‌های غارت شده و اشیای گرانبها را به شرکت‌کنندگان در این لشکرکشی بدهند. مؤلف، توصیفی از سرمایه‌های تاراج‌شده و مقدار آنها به‌دست می‌دهد که قرار است به هر نظامی بدهند، یعنی آن چیزی که در هیچیک از منابع دیده نمی‌شود.

صرفنظر از ویژگی ساختگی و جعلی آشکار در برخی از این اطلاعات، آن‌ها از این جهت برای ما اهمیت دارند که به تمایلات حاکم بر مجامع امیرنشین آن دوره اشاره می‌کنند. فی‌المثل، هیچ‌کس از مضمون مذاکرات نادر با رضاقلی میرزا در خلوت قبل از اعزام وی به خراسان اطلاعی نداشت. اما محمدکاظم به تفصیل از اوامر نادر اطلاع می‌دهد، بویژه آن بخش از اوامر، که در هنگام جنگ براساس مشورت با پیران و رهبران قبایل عمل کند. در اینجا، بازتابی از تلاش نیروهای مرکزگرای کشور نه برای پس‌گرفتن قدرت، بلکه برای نفوذ در امور دولتی مشاهده می‌شود. تغییر زنده در سیرت اخلاقی نادر به‌محض مراجعت به ایران

را ظاهراً یک نفر به سحر جادوگران منتسب می‌کند. داستانی از قول مغان دکن مبنی بر این‌که کاری می‌کنند تا نادر بر مردم ایران خشمناک شود، ایران را ویران سازد و در نهایت به دست یکی از زبردستان خویش کشته شود، نمونه‌ای بارز از این‌گونه توصیفات است. توصیف لشکرکشی به هندوستان در جلد دوم اثر محمدکاظم با برخی اضافاتی که مرتبط با لشکرکشی نیست پایان می‌گیرد. این قسمت در متن ترجمه حذف شده است.

ترجمه این بخش از برگ 88 رو آغاز می‌شود، جایی که مطلع آن چنین است: «درباره خروج نادر از قندهار با هدف استیلا بر هندوستان». پس از آن دو فصل درباره رفتار رضاقلی میرزا در بلخ و ماوراءالنهر (برگ 98 پشت- 125 رو)، و فصلی درباره بازگشت غازیان به مرو، ساکنان این شهر (برگ 125 رو- 128 پشت) که گویا ارتباطی با موضوع این لشکرکشی ندارد، حذف شده است. سپس 2 فصل درباره حمله ایلبارس به خراسان (برگ 136 رو- 143 رو) حذف شده. النهایه بر همین منوال، چهار فصل دیگر حذف شده: فصل درباره عملکرد ابراهیم‌خان در آذربایجان (برگ 149 پشت- 178 پشت)، فصل درباره رسیدن اخباری در مرگ ابراهیم‌خان به نادر (برگ 178 پشت: 180 رو) و فصلی در باره شورش بلوچان (برگ 180 رو- 185 پشت). سپس بدون وقفه فصول مهمی درباره رفتار نادر در هندوسند تا بازگشت به قندهار آمده است.

در این ترجمه تلاش شده تا حد امکان بیشترین دقت مرعی گردد. این دقت بویژه در حفظ سبک و پرآب و رنگ نسخه اصلی ظاهر می‌شود، بخصوص آنجایی که نیل بدین هدف با ابزار زبان روسی میسر باشد.

بی‌شک محمد کاظم در سبک و در تنظیم مطالب اثر، مهدی خان را الگو و سرمشق خود قرار داده است. این مهم با کوچکترین مقایسه بین این دو اثر آشکار می‌شود. البته، نباید طرح این نتیجه کمترین تعجب را در ما به وجود آورد، زیرا در دوره فقر نیروهای ادبی که در ایران عصر صفویان متأخر و نادر مشاهده کردیم، مهدی خان، ستاره رتبه اول شناخته می‌شد. شایان ذکر است که سبک پر طمطراق تاریخ نادری چندان جدید نیست؛ بر همین ترتیب، فرمان‌ها و سایر مدارکی که از دبیرخانه شاهی صادر می‌شد مکتوب می‌گردید (17) تعمیم این سبک در مطالب تاریخی‌ای که پیشتر به زبان ساده نگارش یا فت، جدید جلوه می‌نمود. (18)

بسیاری از فصول در اثر محمد کاظم، همانند تألیف مهدی خان با ارائه توصیفی مغلق از پدیده‌های طبیعی آغاز می‌شود، مثلاً فرارسیدن بهار یا طلوع خورشید. محمد کاظم نیز همچون مهدی خان، نادر را «سایه خدا»، «سلطان عالم‌گیر» و «ارباب کل عالم»، دربار او را «مخزن عدل» و ارتش او را «پیروزمند» و «فاتح عالم» می‌خواند. محمد کاظم از این صفات هم، قدم جلوتر نهاده و نادر را صاحبقران می‌نامد: یعنی کسی که در لحظه نزدیکی دو سیاره خوشبخت در یک برج فلکی متولد شده است. در مجموع، محمد کاظم روایت خود را با صفات، مجازات، استعارات، کنایات، مبالغات و سایر صنایع ادبی زیبا می‌سازد، به گونه‌ای که براساس فراوانی زیبایی‌های مبالغه‌آمیز، حتی بر مهدی خان ارجحیت دارد. غیر از عبارات معمولی که در سبک فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، مثل: «برجسته فلک»، «فدا کردن سر به باد فنا»، «سرافراز شدن به بوسیدن فرش (پادشاه)» و سایر موارد. محمد کاظم برای مصور نمودن توصیف خود به دنبال القاب و مبالغاتی می‌گردد که فهم آن برای یک اروپایی دو آتشه هم ممکن نیست: خیمه شاهی بر فلک‌الافلاک تکیه می‌زند، سریرشاهی در آسمان هفتم ریشه دارد، سرهای بریده در جوی خون شنا می‌کردند، از تن کشتگان کوهی بر آمد و نظایر آن. تمام این فنون همه جانبه سخت را با مشقت تمام در ترجمه حفظ کرده‌ایم و در برخی موارد آن را تفسیر کرده‌ایم.

سنت مورخان فارسی در زیباسازی آثار خود با شعر، از قرن 13 م آغاز و این سنت گاه تقویت و گاه تضعیف شد. در قرن 16 م، خواند میر؛ مؤلف «حبیب السیر»، و در عصر صفویان مؤلف «لب التواریخ» یعنی یحیی قزوینی، که معاصر اسماعیل اول بوده، در این ارتباط قابل ذکر هستند. مهدی خان نیز، بخش‌هایی از اثر خویش یعنی تاریخ نادری را (مثلاً توصیف نبردها) با شعر مصور ساخته است

محمد کاظم برای جاندار کردن روایت در بسیاری موارد به اشعاری روی آورده، که موزون و با رعایت تمام اصول شعر فارسی سروده شده‌اند. این وضع ترجیحاً در شکل مثنوی و در بحر متقارب صورت گرفته.

مطلبی که درباره پیچیدگی سبک نگارش محمد کاظم در بالا ذکر شد، در بیشتر موارد به این اشعار مربوط است.

تخلص محمد کاظم «عاصف» بوده. در پایان، برخی اشعار محمد کاظم خود را مخاطب قرار داده و از موقعیت ناگوار خویش لب به شکایت گشوده و امیدش را تنها به خدا بسته است. در یک جا می‌گوید:

من عاصفم و چیزی ندارم

امیدم تنها به یگانه‌ی تنهاست

به بهانه تغییر سرنوشت: نچنین می‌گوید:

بر این روزگار عذار تکیه مکن برادر

که طبیعت او خیانت و زهر است

کار روزگار همه مکر است و دروغ

همه دروغ است و نیرنگ

هر چند که اشعار محمد کاظم، مواد تاریخی ارزشمندی به دست نمی‌دهد، اما حفظ آنها را در ترجمه ضروری دانستیم و در حفظ آنها نهایت دقت را مرعی داشتیم. هر چند که آرایه آن نوع وزن و نیز شمار هجاها که در متن اصلی موجود بود، کاری دشوار است. اضافه می‌کنیم که وزنی نظیر بحر متقارب در اوزان شعر روسی وجود دارد.

به نظر می‌رسد شخص مؤلف، سواد آنچنانی نداشته و البته برای یک دیوانی سواد آنچنانی نیاز نبوده. در عهد مورد نظر، آموزش کودک در سن 6-7 سالگی آغاز می‌شد و این دوره از آموزش در سن 12-13 سالگی به پایان می‌رسید. چنانچه نوجوان نمی‌خواست فقیه یا قاضی شود، بقیه آموزش را در شغل خود از طریق تماس با افراد عالم کسب می‌کرد. محمد کاظم تقریباً تمام دوره در مرو خدمت کرد، جایی که نتوانست به طور شایسته، نقایص موجود در تحصیلات خود را تکمیل کند، (19) او اطلاعات خوبی از جغرافیا نداشت؛ مثلاً نمی‌دانست که سند هم‌جوار کا شغر و سغد است. زبان نوشتاری او آلوده به عادات و اخلاق محلی بود؛ مثلاً واژه «محل» که بیانگر مکان خاصی است در معنی «زمان» به کار می‌برد. به جای ضمیر شخصی «او» ضمیر اشاره «آن» را به کار می‌برد و بالعکس. سیاره «کیوان» قدس سره زحل. م] که در کشورهای جنوبی در افق بالای دیده می‌شود در نزد مؤلفان، سمبل توصیف موضوع رفیع و بلند است. به هنگام توصیف ارتش قدرتمند نادری، نویسنده به جای «کیهان پو» (بر فراز هستی) ، در تمام تألیف «کیوان پو» را به کار برده که فاقد معنی است. البته در این مورد بخصوص می‌توان نویسنده را مقصر دانست.

همچنین اشتباهات املائی کاتب فراوان است و البته برخی از این اشتباهات در حواشی زیر هر سطر خاطرنشان شده؛ برخی از این اغلاط فاحش را برمی‌شمریم: انتتاب به جای انتساب، برخواسته به جای خاسته، مزکور به جای مذکور، ذکریا به جای زکریا. الف ممدوده قبل از صامت خیشومی در بیشتر نقاط ایران همچون «ا» تلفظ می‌شود؛ کاتب در چنین مواردی اغلب را به جای ا به کار برده؛ مثلاً گروه بدون به جای گروه بدان. بدین ترتیب نمی‌توان با نظر و.و. بار تولد مینی بر این که تمام تألیف با یک دسته نوشته شده، موافقت کرد. (20) گمان نمی‌رود که اصل و نوع خط به کار رفته در متن اثر، ملاک کافی برای این قضاوت باشد، زیرا در هر نوع دستخط بویژه در نوع شرقی آن، ویژگی‌های فردی خط افراد مختلف کا هش می‌یابد. در حل این مشکل، نقش اساسی برعهده املاء است. در هر حال، براساس اصول خطنویسی در نسخه توصیف شده، یعنی جلد دوم از اثر محمد کاظم (که بخش ترجمه شده در مورد لشکرکشی

نادر به هند از آن اقتباس شده) دو نویسنده شرکت داشته‌اند. این اصل بویژه در کتابت درست جمع برخی واژگان مشهود است: مثلاً سرکرده- کشته- بنده که در خلال صفحات بسیاری نوشته شده: سرکرده‌گان- کشته‌گان- بنده‌گان و سپس به صورت صحیح این واژه‌ها جانشین شده، سرکردگان- کشتگان- بندگان و غیره.

در متن ترجمه برای نگارش اسامی خاص، اصطلاحات شرقی و اعلام کم بسامد یا غیرهمانند، از سیستمی بهره گرفته‌ایم که توسط ی. یو. کراچکفسکی و آ. آ. روماسکویچ در انتشارات ادبیات شرقی برای چنین مواردی تهیه و به کار گرفته شد.

ی. پ. پتروف

پی نوشت:

1- L. lockhart, Nadir shah..., P,81, FA.7

2- در این زمان، نادر خود را «نادرعلی» هم می‌خواند: L. Lockhart, Nadir shah .. P.81, Fn7

3- مهدی‌خان منشی، کتاب تاریخ جهانگشای نادری، بمبئی، 1265، ص 191 (در ادامه مهدی خان می‌آید).

4- لاکهارت، فهرست مفصل منابع را در اثر وسیع خود درباره نادر آورده است (ر.ک.) L. lockhartm Nadir ...shah

5- و.و. بارتولد، نسخه تالیف محمد کاظم ج 2 و 3. موسسه شرق شناسی فرهنگستان علوم روسیه D034 (اخبار فرهنگستان علوم روسیه. دوره 6، سال 1919) صص 927-929.

6- برای مثال ر.ک: ن.د. میکلوخا- ماکلای: درباره ج اول اثر محمد کاظم (مجموعه «شرق شناسی روسیه» ج 5، مسکو- لنینگراد، 1948 م). ص 13، ی. پ. پتروشفسکی: مقالاتی در تاریخ مناسبات فتودالی در آذربایجان و ارمنستان در ق 16 تا آغاز ق 19 میلادی. لنینگراد، 1949، ص 41. ن.د. میکلوخا- ماکلای: نسخه «عالم آرای نادری» (یادداشت‌های علمی موسسه شرق شناسی ج 6، مسکو- لنینگراد. 1953) ص 176. ن.و. پیکولفسکایا. آ.ی. باکوبفسکی. ی. پ. پتروشفسکی. ل.و. استرویوا. ل.م. بلنیتسکی. تاریخ ایران از روزگار باستان تا پایان ق 18 م، لنینگراد، 1958، ص 3- 302.

7- مهدی خان، ص 190.

8- همان.

9- مهدی خان، ص 198.

10- همان، ص 200.

11- همان، ص 203.

12- همان، ص 205.

13- همان، ص 208.

14- همان

15- همان ، ص 0211

16- همان ، ص 0215

17- ر. ک: پ. ی پتروف، فرمان شاه سلطان حسین به و ختانگ ششم «شرق‌شناسی روسیه» 1957، ش 4، صص 8-127».

18- تنها استثنای این بحث «تاریخ و صاف» است.

19- شخص محمد کاظم در اثرش از ضعف علمی خود می‌نالد (ر. ک: ن. د. میکلوخا- ماکلای، نسخه عالم آرای نادری، ص 184- درباره جلد اول اثر محمد کاظم، ص 130).

20- و. و. بار تولد در مورد جلد دوم و سوم این عقیده را داشت. به باور ن. د. میکلوخا ماکلای (نسخه عالم آرای نادری ص 181) تمام سه جلد این اثر با یک دست کتابت شده